

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال هشتم، شماره‌ی شانزدهم، پاییز ۱۳۸۸

تحلیلی بر اهداف نظامی کوروش و نگهداری مرزهای امپراتوری اش در آسیا*

دکتر بتول ریاحی دهنوی

عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

چکیده

کوروش هخامنشی در نیمه‌ی قرن ششم ق.م حکومتی شگفت‌انگیز را در پارس بنیان نهاد که تاثیری بسیار ارزشمند و شگرف در تاریخ روابط سیاسی و اجتماعی جوامع قدیم به جای گذاشت. وی با شکست امپراتوری بزرگ سومر، کلد، ایلام، اورارتو، آشور و نیز ماد، به سرعت و در زمانی کوتاه قدرت‌های شرقی باقی مانده در آسیای غربی و آفریقا، لیدی، بابل و مصر را برانداخته و عظیم‌ترین امپراتوری جهان قدیم را با روش‌های جدید سیاسی و معیارهای نوین مدیریت فرهنگی و نظامی پدید آورد. ولی در دوران سی سال حکومت خود بیشترین تلاش را برای ایجاد امنیت و تثبیت مرزهای طبیعی و حفظ اهداف نظامی اش در کشورهای مغلوب صرف نمود. هدف نگارنده در مقاله، تحلیل روش سیاسی و نظامی کوروش برای این مقصود و نیز عواملی است که باعث پیروزی او شدند.

واژگان کلیدی

کوروش، ماد، یونان، مدیترانه، سارد.

* تاریخ دریافت مقاله ۸۸/۲/۲۳ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۸/۷/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: riahidehnavi@gmail.com

۱- مقدمه

از نوشته های تورات و مورخانی چون هرودت، گزنفون، کتزیاس و دیگران، بر می آید که کوروش از خاندان هخامنشی و پسر کمبوجیه اول بود که در سال ۵۵۹ ق.م از خاندانی پارسی در پارس، در محل پاسارگاد متولد شد، کمبوجیه پدرش، پادشاه پارس و دست نشاندهی کشور ماد و مادرش «ماندانا» یا ماندانه mandane دختر آستیاگ پادشاه ماد بود. کوروش بر پدر بزرگ خود پادشاه ماد شورش کرد و با پیروزی بر وی، پادشاهی را از قوم ماد به قوم پارس منتقل ساخت و سلسله‌ی هخامنشی را تاسیس کرد. ارمنستان را مطیع ساخت. با بابلیان جنگید و قوم یهود را که در بابل اسیر بودند، آزاد کرد و اجازه داد تا به بیت المقدس باز گردند.

وی اولین فاتح آریایی بود که از هالیس^(۱) گذشت و طی یک جدال سنگین با کرزوس شاه لیدی در ۵۴۶ ق.م بر شهر سارد، پایتخت این سرزمین تسلط یافت و به دنبال این پیروزی، نه تنها لیدی، بلکه تمام متصرفات آن در شمال غربی و غرب آسیای کوچک که عمدتاً از مهاجران یونانی پوشیده شده بود، به تصرف شاه جوان پارس در آمد و این پیروزی حکومت کوچک هخامنشی را به یک امپراتوری بزرگ تبدیل ساخت. مهاجرنشین های یونانی مجبور شدند تسلط یک فرمانروای پارسی را بر خود بپذیرند و این آغاز سلطه‌ی پارس ها بر منتهی الیه آسیای کوچک و کرانه‌های شرقی مدیترانه بود. کوروش موفق شده بود امپراتوری پارس را در یک سیستم قاره‌ای یعنی مجموعه‌ی ملیت های آسیایی و حکومت های باقیمانده از نظامات گذشته استوار سازد. وی پس از این کشور گشایی‌ها تمام تلاش خود را در راه ایجاد مرزهای طبیعی و اهداف نظامی و امنیت امپراتوری وسیعش در آسیا به کار برد. به طوری که پس از گذشت ۲۵۰۰ سال از آن زمان شخصیت شگفت انگیز و منش های سیاسی و نظامی و عدالت وی تحسین بسیاری از مورخین و محققین را برانگیخته و درباره‌ی وی به داوری نشسته‌اند:

«او هیچ گاه نظیر خود را در این عالم نداشته، او یک مسیح بود، مردی که تقدیر درباره‌اش مقدر داشته بود که باید برتر از دیگران باشد» (فرای، ۱۳۶۸، ص ۱۳۳). هارولد لمب شخصیت او را با اسکندر مقدونی مقایسه کرده و می نویسد. «اگر کوروش نمی‌بود، اسکندری هم پدید نمی آمد، اسکندر در فتح ممالک هخامنشیان وضع مساعدی داشت. او از نظام نیرومند مقدونی و مشورت فرماندهان قابل و ورزیده‌ای برخوردار بود. ولی چون از عطیه‌ی سیاستمداری هخامنشی محروم بود،

گاه دست به خونریزی و بیرحمی‌های شدید می زد. او نیز مرزهای شاهنشاهی را تا آن سوی سند برد، ولی زمانی که خواست یک شاهنشاهی مقدونی برپا سازد، توفیق نیافت، در صورتی که کوروش توانسته بود.... دولت هخامنشی دو قرن ادامه یافت تا به دست پسر فیلیپ مقدونی سقوط نمود، ولی برای او هم نماند.... و بالاخره آن شاهنشاهی که برای یونانیان فاتح در ایران باقی ماند، شاهنشاهی ایرانی بوده نه «مقدونی» (لمب، ۱۳۴۰، ص ۴۵-۴۴-۳۴۳).

و اما داوری مرحوم زرین کوب «آنچه در باب وی برای مورخین جای تردید ندارد، قطعاً این است که لیاقت نظامی و سیاسی فوق العاده در وجود وی با چنان انسانیت و مروّتی در آمیخته بود که در تاریخ سلاله‌های پادشاهان شرقی پدیده‌ای به کلی تازه به شمار می آمد» (زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۱۳۰). برای جلوگیری از طولانی شدن کلام به همین چند نظریه بسنده می گردد و در این بخش به عوامل و میزان موفقیت وی در پیشبرد امور نظامی پرداخته می شود.

۲- اولین کشورگشایی و اهداف نظامی او

پیروزی کوروش بر دولت ماد به سال ۵۵۰ ق.م با غلبه بر آستیا گس آخرین شاه ماد و به دنبال آن تسلط شاه جوان پارس بر هگمتانه، پایتخت قدیمی مادها آغاز شد. هرودت و کتزیاس افسانه‌های عجیبی درباره‌ی تولد و تربیت کوروش دوم، بینانگذار حکومت مقتدر ایران، روایت کرده اند. آنچه از لحاظ تاریخی قابل قبول است، این است که کوروش پسر حکمران انشان- کمبوجیه‌ی اول- است که مادر او دختر آستیاگس پادشاه ماد می باشد (هرودت، ۱۳۶۸، ص ۷۰).

مورخان نامبرده همچنین به شورش و تحولی که به وسیله‌ی کوروش صورت گرفت و منجر به سقوط آستیاگس شد، جنبه‌ی تغییر سلسه و خاندان سلطنتی می دهند. به این ترتیب ایرانی‌ها در یک حکومت موجودی که یونانیان و مصریان و یهودیان حتی بعدها آن را «حکومت ماد» می نامیدند، موقعیت عمده و اساسی احراز کردند. آن طوری که هرودت این تغییر حکومت را تشریح می کند و جنبه‌ی اجتماعی این تحول را توضیح می دهد، فوق العاده جالب است. «محرک این قیام و اقدام، نجیب زاده‌ی ماد به نام هارپاگ بود که شدیداً مورد جور و ایزدای شخص آستیاگس قرار گرفته بود. هارپارگ محرمانه به کوروش اطلاع داد که علیه آستیاگس قیام خواهد نمود و نجبای ماد هم از او حمایت خواهند کرد. مادها، که از

مدت‌ها پیش، از جور و ستم آستیاگس به تنگ آمده بودند، به سهولت تن به این قیام در دادند. هرودت فقط به دو نبردی که بین آستیاگس و کوروش روی داده، اشاره می‌کند، در نبرد اول سرکردگی قشون ماد با هارپاگ بود، ولی او خیانت کرد و عده‌ی زیادی از نفرات قشون هم از او پیروی کردند. در نبرد دوم آستیاگس شخصا فرماندهی بقایای قشون را به عهده گرفت، ولی او هم شکست خورد و اسیر شد. (هرودت، ۱۳۶۸، ص ۸۵) با شکست آستیاگس و تسخیر ماد، سرزمینی نصیب کوروش گردید که از طرف شمال غربی به رود هالیس واقع در آسیای کوچک محدود بود و از طرف جنوب غربی به سرزمین ایلام^(۲) که قبلاً جزء سرزمین آشور بود. و پس از سقوط نینوا ضمیمه‌ی دولت بابل گردید و پس از فتح بابل در قلمرو حکومت کوروش قرار گرفت و از این سمت، کوروش با دولت بابل همسایه شد. پیرنیا نیز رود دجله را مرز دو کشور می‌داند و می‌نویسد: «لذا به طور طبیعی رود دجله سرحد دو سرزمین قرار می‌گرفت. از طرف شمال هم در ناحیه‌ی بین دو دریای سیاه و خزر، کوروش وراثت سرزمینی شد که با قبایل (ساسپیرها)^(۳) یعنی ایبری‌ها (گرجی‌های فعلی) هم مرز بود، البته ناحیه‌ی کوهستانی جنوب غربی و مغرب دریای خزر که مساکن کادوسین‌ها و کاسپین‌هایی که ظاهراً زیر سیطره‌ی دولت ماد نیز نبودند، در آغاز به اطاعت کوروش در نیامد (پیرنیا، ۱۳۶۲، ص ۳۰۲). با پیروزی کوروش در پاسارگاد امپراتوری «ماد و پارس» بدل به امپراتوری تازه‌ی «پارس و ماد» می‌شد و شاه کوچک هخامنشی ایشان فرمانروای مطلق آن می‌گردید. انتقال حکومت از مادها به پارسیان هخامنشی از حدود یک تغییر ساده‌ی سلسله‌ی پادشاهی بسی فراتر بود و معنی یک انتقال قدرت جغرافیایی با تمام نتایج سیاسی و نظامی و اخلاقی آن را نیز در برداشت. کوروش به طبقه‌ی والای دولتمردان بزرگ تعلق داشت و اقلیمی که او در میدان جنگ پاسارگاد به دست آورده بود، چیزی به جز هسته‌ی آن امپراتوری بزرگ و وسیع نبود که از سمرقند تا به سواحل بغاز بوسفور، از کوه‌های قفقاز تا به نزدیکی‌های رود نیل و از دریای سیاه تا به خلیج فارس گسترش می‌یافت و طول آن به سه هزار و شش صد کیلومتر می‌رسید.

بنابراین، تسخیر ماد اولین و آخرین پیروزی وی نبود، زیرا گواه تاریخ بر آن است که این سیاستمدار بلند پرواز و اندیشمند به آنچه به دست آورده بود، اکتفا نخواهد کرد. اکنون آرزوهایی بلندتر در سر می‌پروراند و به افق‌های دورتری می‌نگریست. به تعبیری بهتر، تسخیر امپراتوری ماد، زمینه ساز فتوحات بزرگتری برای

وی شد، زیرا موازنه‌ی سیاسی بخشی از آسیا را بر هم زد و لرزه‌ی بزرگی را بر بنیان ابر قدرت‌های منطقه افکند. نخستین اقدام کوروش برای تحقق آرزوهای سیاسی‌اش ایجاد نوعی تشکیلات منظم نظامی و سیاسی در فضای امپراتوری نو بنیاد خویش بود. بی‌گمان مادها در سازمان دادن دولتشان و برقراری تشکیلات سیاسی و حتی درباری تحت تاثیر دولت‌های پیشین، نظیر مانایی‌ها و اورارتوها و بویژه دولت آشور بودند. کوروش نخست دست به اصلاحاتی در تشکیلات دولت ماد زد و این اصلاحات به نظر ضروری می‌رسید؛ زیرا دولتی تازه از راه رسیده و اهدافی توسعه‌گراانه داشت. با توجه به سرعت فتح ماد و اینکه او تنها چهار سال پس از پیروزی بر مادها به سوی غرب تاخت، خود مبین این امر است که با تغییر حکومت نوین پارسیان، کوروش تغییرات بسیار زیاد و عمیقی را در ساختار نظامی دولت ماد لازم می‌دید؛ زیرا اگرچه تغییر سیاست و دولت بدون خونریزی و با آرامش و احتمالاً رضایت مردم ایران زمین انجام شده بود و این بدان دلیل است که شورش و ناآرامی پس از واقعه‌ی فتح هگمتانه گزارش نشده است، اما آنچه از دیدگاه کوروش به طور قطع و با توجه به نظم نوین او می‌بایست پدید آید، ایجاد ارتش نیرومند، متمرکز و تجدید سازمان یافته در ساختار جدید سیاسی بود تا بتواند در آینده‌ای نزدیک شاه پارس را در جبهه‌هایی بسیار دورتر از هگمتانه یاری دهد.

تعبیر سیاسی زرین کوب از تسخیر ماد توسط کوروش چنین است: «شورش سربازان مادی در پاسارگاد علیه آستیاگس، شاه ماد و تسلیم نمودنش به کوروش به سال ۵۵۰ ق.م نه فقط این نکته را نشان می‌دهد که جنگجویان ماد، کوروش را همچون بیگانه‌ای تلقی نمی‌کردند، بلکه در عین حال، حکایت از این دارد که سلطنت پادشاهی ماد را برای کوروش نوعی حق و میراث وی می‌دیدند که این نیز قرینه‌ای است که انتساب وی را به خاندان ماد و داستان هرودت را در باب مادرش ماندانا تایید می‌کند (زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵). در شاهنشاهی پهلوی که اینک در اختیار کوروش بود و تنوعی که در اقلیم، فرهنگ، نژاد و گویش آن به چشم می‌خورد، مهمترین مساله‌ای که اندیشه‌ی فاتح را به خود معطوف می‌نمود، حفظ امنیت این سرزمین، گسترش آن، گذر از مناطق پرخطر و احداث مرزهای بی‌خطر برای ایجاد آینده‌ای با ثبات بود. ریچارد فرای براین باور است که در این زمان، سه عامل در ساختمان دولت و جامعه‌ی هخامنشی تاثیر به‌سزایی داشته است:

۱- میراث خاور نزدیک باستانی، ۲- مرده ریگ نیاکان هند و اروپایی، ۳- نبوغ آفریننده‌ی فرمانروایان بزرگ و زیر دستانشان در نوآوری حکومت و هنر سازماندهی (فرای، ۱۳۶۸، ص ۲۴). بی‌گمان از موارد فوق، مورد سوم در شخصیت کوروش تجلی می‌نمود. زیرا این فاتح آریایی، به زودی پارسیان را بر جهان شناخته شده‌ی قدیم مسلط گردانید و آنگاه زمینه ساز حکومتی گردید که تا دو قرن پس از آن، با ثباتی واقعی، جایگزین دولت‌های محلی و منطقه‌ای شد که از آنان جز خاطره‌ای مبهم اثری باقی نمانده بود.

۳- تدابیر نظامی و امنیتی کوروش در لیدی

لیدیه کجاست و چرا کوروش به آنجا تاخت؟ وی در این کشورگشایی چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟ آیا می‌توان ادعا کرد که حمله‌ی کوروش به غرب معادل حمله‌ی غرب به شرق می‌باشد؟ با تجزیه و تحلیل حملات شرق علیه غرب و برعکس، کاملاً روشن است که اهداف این تهاجمات نه تنها در زمان کوروش و جانشینان او، بلکه در دوره‌های بعد از او به ویژه در زمان حمله‌ی اسکندر به شرق، بسیار متفاوت می‌باشد. حمله‌ی اسکندر علیه شرق که به شکل‌های گوناگون آنرا تغییر داد، یک تفکر استثمارگر و سلطه‌گرا بود. در حالی که حرکت نظامی - سیاسی کوروش با اهدافی کاملاً مغایر با اهداف غرب آغاز شد و با پیروزی و بدون سلطه‌گری به پایان رسید.

پس از سقوط هگمتانه و برافتادن پادشاهی ماد، سرتا سر شرق نزدیک میان چهار نیروی بزرگ ماد، بابل، لیدی و مصر تقسیم شده بود و کوروش نیرومندترین آنها، یعنی ماد را شکست داده بود. این نکته را نمی‌توان فراموش کرد که مادها، آرزوهای فراوانی را برای فرمانروایی بر آشور، یعنی بین‌النهرین، سوریه، ارمنستان و کاپا دوکیه در سر می‌پروراندند. فشار نظامی ههوخشتره به آسیای کوچک و جنگ طولانی او علیه لیدی، گواه این مدعا است. اما با گذشت زمان و سستی آخرین شاه ماد و شکست او به دست کوروش، شاه جوان پارس، ادعاهای فرمانروایی بر مناطق مذکور را از سر گرفت.

اومستد براین باور است که پیش از کوروش، غربی‌ترین نقطه‌ی مرزی دولت ماد، رودخانه‌ی هالیس^(۴) در ایالت کاپا دوکیه، واقع در مرکز آسیای کوچک به شمار می‌رفت که به دریای سیاه می‌ریخت. این نقطه‌ی مرزی، پس از یک نبرد

طولانی هفت ساله بین دولت یونانی نژاد لیدی^(۵) به رهبری کرزوس^(۶) و دولت ماد به فرمانروایی هووخشتره^(۷) به وجود آمد. صلح در ۲۸ مه ۵۸۵ ق.م به دنبال گرفتگی خورشید (کسوف) صورت گرفت. هیچ کدام از طرفین پیروز نشدند و رودخانه‌ی هالیس به عنوان مرز دو طرف تعیین شد. کادوسی‌های کنار دریای گرگان به زیردستی سرنهاندند، ولی فرمانروایی پارت پذیرفت که زیر فرمان برود (اومستد، ۱۳۵۷، ص ۴۵). با سلطنت آستیاگس ضعف مادها آشکار شد و کوروش با خروج خود، دولت ماد را از میان برداشت و آنگاه پارسیان و مادها که کوروش را از خود می‌دانستند، همه به فرمان او شدند. سقوط ماد را باید علت مهم برهم خوردن موازنه‌ی دقیق سه نیروی منطقه دانست. پس جنگ بین پارس و لیدیه کاملاً منطقی بود. چون کوروش می‌دانست که تا این سه نیرو در منطقه وجود دارند، ایجاد یک حریم امنیتی در حول و حوش متصرفات او و تضمینی مطمئن برای مرزهای آینده‌ی سرزمین او وجود نخواهد داشت.

فاتح جوان پارسی، پیش بینی می‌نمود، سه دولت بابل-لیدی و مصر علیه او با یکدیگر متحد خواهند شد و این پیش بینی بسیار صحیح از کار در آمد. با پادشاهی نبونیدوس در بابل، پادشاه جدید ماد از آن سو نگرانی‌ای نداشت. زیرا مطمئن بود که با مطیع ساختن فرمانروایان بین النهرین خواهد توانست الحاق رسمی سرزمین بابل را به کشور خود عقب بیندازد، یعنی نوعی خودمختاری موقتی به او بدهد که نه تنها متجاوز نباشد، بلکه خیال او را از نگهداری مناطقی جنوبی امپراتوری یعنی از ناحیه‌ی سوریه و فلسطین و عربستان و مصر نیز راحت کند. بنابراین، حمله به لیدی را برگزید. زیرا این کشور به خاطر ثروت فراوانش و به خاطر موقعیت ممتاز تجاری‌اش، به طور طبیعی اولین نقطه‌ای بود که کوروش پارسی را به خود جذب می‌نمود.

به نوشته‌ی پیرنیا «لیدیه مملکتی بود در طرف غربی آسیای صغیر که در این زمان حد شمالی آن دریای سیاه و در یای مرمره و حد جنوبی آن دریای مغرب بود. از سمت مغرب به بحرالجزایر و از طرف مشرق به رود هالیس (قزل ایرماق حالیه) می‌رسید (پیرنیا، ۱۳۶۲، ص ۵۴). و همچنین، به تعبیر مورخان و جغرافی دانان یونانی شامل تمامی جلگه‌ی کایستر^(۸) و دره سفلی و وسطای رود هرموس^(۹) بوده و تا ساحل راست دریای مدیترانه که آن را از سرزمین کاریه جدا می‌کرده، گسترده بوده است. هومر شاعر یونان باستان این منطقه را به نام «مئونی محبوب» می‌خوانده است، واژه‌ی لیدی نخست باید نام قبیله‌ای بوده باشد که در هرموس میانه مستقر بوده است، و پس

از آن، به هنگام بنای پایتخت مملکت یعنی شهر سارد، که همزمان با جنگ «تروا» یا «ترویا» صورت گرفته، بر همه‌ی توده‌های ساکن آن سرزمین اطلاق شده است (شاندور، ۱۳۷۱، ص ۸۶).

یونانیان پایتخت آن را سارد طلایی می‌نامیدند؛ زیرا کرزوس که مقدر بود با شکوه‌ترین و آخرین کس از فرمانروایان لیدیه باشد، آن را به عالیترین درجه‌ی پیشرفت و تمدن رسانید، ولی آنچه بیش از همه حایز اهمیت است و موقعیت جغرافیایی این شهر و نزدیکی آن به دریا و مرزهای آبی بود و همین امر مهمترین انگیزه‌ی کوروش برای حمله به لیدیه بود؛ زیرا هدف وی به دست آوردن آبراه‌ها و مرزهای دریایی در آن سوی آسیای کوچک بود. کرزوس تحول اتفاقاتی را که در کشور ماد روی می‌داد، از نزدیک دنبال کرده بود. این شخص نو رسیده بر صحنه‌ی سیاست نه تنها به ویژه به علل خانوادگی برای او جالب توجه بود، بلکه به دلیل خطراتی هم که این امپراتوری نوپای پارسی ممکن بود برای او داشته باشد، نگرانیش می‌کرد. او شخصا از بديباری پادشاه ماد متأثر شده و احساس ناراحتی کرده بود، زیرا گذشته از اینکه آژی دهاک با یکی از شاهزاده خانم‌های لیدیه ازدواج کرده بود. کرزوس نیز همیشه روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای با او داشت. بدین جهت، بی‌ترس و تشویش نبود که می‌دید قوم و خویش آریایی او - کوروش پارسی - تبدیل به یک شخصیت طراز اول می‌شود، و جاه طلبی‌های رویایی قبایل پارسی که اینک امپراتوری ماد را به زانو در آورده بودند، تحقق پیدا می‌کند، در صورتی که مادها برای او چندان ایجاد نگرانی نمی‌کردند.

کوروش که ناگهان یکی از مردان تاریخ ساز شده و به نیروی احساسات ملی‌گرایی پارس‌ها که خود مظهر تجلی آن بود، به قدرت رسیده بود، اینک بر اثر پیروزی‌هایی که در کشور ماد نصیب شده بود، تشویق می‌شد که ادعاهای دیگری هم داشته باشد و ممکن بود تهدیدی برای آسیای صغیر بشود. به هر حال، پادشاه لیدیه آماده بود که از حفظ و حراست خود در برابر چنین تهدیدی غافل نماند و سر آن داشت که پیش از آنکه این دولت بیشتر نیرو بگیرد، با آن بجنگد و از پایش در آورد. دیاکونف موقعیت جنگ را چنین توجیه می‌کند: موقعی که پادشاه لیدی، کرزوس از سقوط آستیاگس که قبلا با او متحد بود، آگاه شد، دانست که برای توسعه‌ی قلمرو حکومتش موقعیت مناسبی به دست آمده و از این رو به بهانه‌ی انتقام خون آستیاگس از رودخانه‌ی مرزی هالیس گذشت. در پتريه، واقع در کاپا دوکیا،

نبردی در گرفت که هیچ یک از رقبای نتوانستند به پیروزی قطعی نایل شوند. در اثر شروع فصل زمستان کرزوس به پایتخت خود، سارد برگشت، به این قصد و نیت که عملیات جنگی را در لشکرکشی تابستانی ادامه دهد و به متحدین خویش، بابل و مصر و اسپارت، خبر داد تا ارتش امدادی خود را اعزام دارند. ضمناً صرف نظر از مشکلاتی که در لشکرکشی زمستانی وجود داشت، کوروش به زودی به کنار حصارهای سارد رسید و شهر را با یورش متصرف شد. به استناد منابع بابلی که متأسفانه به خوبی محفوظ نمانده، گویا کرزوس به قتل رسید.

طبق گفته‌ی هرودت، کوروش وی را به عنوان مشاور خویش برگزید (هرودت، ۱۳۶۸، ص ۱۳۰). لیدی به یکی از ایالات ایرانیان تبدیل گردید. قیام لیدی‌ها که تحت رهبری پاکتی خزانه دار لیدی آغاز گردید، خیلی زود سرکوب شد و به دنبال آن اهالی لیدی از حمل اسلحه ممنوع گردیدند. راه‌های بازرگانی کشور لیدی و منافع و روابط تجاری آن با کشور یونان و همچنین، مناسبات متقابل با شهرهای ایونی، که قسمتی دوستانه و قسمتی خصمانه بود، به ایران منتقل گردید. حکومت ایران توجهش را به دریای اژه معطوف کرد و همین امر جریان پیشرفت تاریخ آن کشور را برای مدت مدیدی تامین و تعیین نمود (همان، ص ۷۸). زمستان ۵۴۶ ق.م برای کوروش و پارسیان بهاری سرمست کننده و سرشار از عطر پیروزی بود، زیرا ثروتمندترین شهر جهان به دست آنان فتح گردید و کمی بعد آسیای کوچک نیز به آنان تعلق می یافت. سارد زرین که در دنیایی از لذت و ثروت و کامجویی غوطه‌ور بود، در فاصله‌ای کمتر از چهارده روز محاصره به دست سردار پارسی که با سپاهش بر فراز قلعه‌های پربرف اطراف شهر موضع گرفته بود، به طرز ناباورانه‌ای فتح شد. اینک دروازه‌ی یونان و سرزمین ایونیه در دست پارس‌ها بود. سقوط سارد، سایر دولت شهرهای مستقلی را که در کناره‌های دریای سیاه و مدیترانه به تجارت مشغول بودند، پس از دوره‌ای کوتاه به زیر قدرت پارس‌ها کشانید و آنان عادت به اطاعت از پارسیان را فرا گرفتند.^(۱۰)

آنچه کوروش به دست آورد، ثروت‌های آسیای صغیر و فلزات گرانبها و دام‌ها و منسوجات و بردگان آن و جاده‌هایش بود که به او امکان می داد کالاهای این منطقه‌ی پر خیر و برکت را به بنادر مجهز آن برساند. راه‌های خوبی که آسیای صغیر داشت، ثروت و مکتب او را تامین کرده بود. فلات‌های لیدی و فریگیه به سوی بنادر ملیطه و افز و ازمیر و فوسه راه داشتند. در آن سوی شهر سارد «جاده‌ی سلطنتی» یا

شاهراه هیتی‌ها از ارتفاعات آناتولی عبور می‌کرد و تا پتربا ادامه می‌یافت. از آنجا به بعد دو شاخه می‌شد: یکی به سنیوب واقع بر دریای سیاه منتهی می‌شد و راه دیگر به گوشه‌ای از دریای مدیترانه و به سمت تارس می‌رفت و از آنجا تا نینوا ادامه می‌یافت. شبکه‌ی مهمی از راه‌های فرعی که مسیر کاروان‌ها بودند، از شمال به جنوب به سوی این شریان اصلی سرازیر می‌شدند و به آن می‌پیوستند. سقوط سارد آتن را ناراحت کرد. زیرا دولت پارس با تصرف شهرهای دریایی آسیای کوچک از آن پس با دنیای دیگری در تماس خواهد بود که سازش و حسن تفاهم با آن هیچ امکان‌پذیر نخواهد بود. کوروش با رسیدن به دریای اژه نه تنها ابر قدرت خشکی بزرگی را به وجود آورد، بلکه قدرت دریایی بزرگی را نیز آفرید که مستقیماً یونان را تهدید می‌کرد، یونانی که بنیان تمام امپراتوری اش بر سلطه‌ی دریایی آن استوار است، کوروش پیش از ترک آسیای کوچک موفق شده بود این سرزمین را به دست فرمانروایان مستبد یونانی (تیران‌ها) که خود را سر سپرده‌ی ایرانیان نشان می‌دادند، اداره کند. اما آنچه برای فاتح ارزش داشت، رسانیدن مرزهای غربی دولت نوین هخامنشی به کرانه‌ی دریاهای آزاد بود. این دریاها برای پارسیان بسیار ارزشمندتر از مناطق تسخیر شده‌ی جدید بودند؛ زیرا پارسیان بر این امر آگاهی داشتند که از آن سوی دریاها، خطری آنان را تهدید نمی‌کرد.

گیرشمن نیز این موضوع را تأیید کرده و می‌نویسد: هدف این قائد ارجمند، و این عالم به فنون حرب و این مرد مستعد نیرومند تصرف ساحل بحرالروم بود که همه‌ی جاده‌های بزرگی که از ایران می‌گذشت، به بنادر آن منجر می‌شد، و همچنین، تصرف آسیای صغیر بود، که در آن سرزمین، در جوار لودیای (لیدی) ثروتمند یونانیان، پایگاه‌های دریایی داشتند (گیرشمن، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷). متأسفانه آنچه از دیدگاه خاورشناسان دور مانده است و باید به اهداف فوق افزوده شود، حرکت‌های دور اندیشانه و استراتژیکی فاتح بزرگ پارس است در جهت ایجاد مرزهای دریایی در دورترین نقاط غرب آسیا، جنوب دریای سیاه و حفظ امنیت در فراسوی مرزهای غربی که به دریای مدیترانه منتهی می‌گردید؛ یعنی در واقع تصرف آنچه پیرامون آسیای کوچک در اختیار دولت شهرهای تجاری یونان بود و افزودنش به متصرفات حکومت پارسیان و ایجاد یک مرز دریایی بی‌خطر گرداگرد آن.

۴- استراتژیک در شرق

در بازگشت از آسیای صغیر، برای کوروش نوبت رسیدگی به حساب بابل و نبونید رسیده بود، اما در داخل ایران هنوز مسایلی بود که حل و تصفیة فوری تری

را ایجاب می‌کرد. در واقع، در این زمان هم نواحی شرقی قلمرو ماد مثل گرگان و پرتوه هنوز تحت نظارت پارسی در نیامده بود و هم در سرزمین‌های مجاور جیحون و آن سوتر وجود طوایف مهاجم بدوی ممکن بود امنیت داخلی قلمرو کوروش را عرضی تهدید سازد. از این رو، کوروش حمله به بابل را عمداً به تاخیر انداخت و نزدیک پنج شش سالی اوقات خود را صرف سرکوب کردن طوایف و اقوام نواحی شرقی کشور کرد. ولی در عرصه‌ی تمدن آنچه در غرب فلات می‌گذشت، با جریان تمدن در شرق از نظر کوروش کاملاً متفاوت بود. اقوام شرقی فلات هنوز در مراحل ابتدایی چادرنشینی و جابجایی طایفه‌ای بودند، دولت و سیاست را تجربه نکرده و هرگز در جرگه‌ی هیچ مدنیته‌ی قرار نگرفته بودند. فاقد تشکیلات اداری بودند، سرنوشت خود را به دست حوادث سیاسی اتفاقی رها می‌کردند و خلاصه‌ی پراکنده و بی‌سر و سامان و پرخاشجو و آواره و بی‌وطن بودند. از وقتی که سرزمین ماد و پارس هسته‌ی امپراتوری تازه‌ای را تشکیل می‌دادند، این منطقه‌ی ناامن تا به فلات شرقی ایران واقع در بین دریای آرال و پنجاب پس رفته بود.

«این صحنه‌ی وسیع متشکل از زمین‌های استپ، تبدیل به میدان آزادی شده بود برای بسط و گسترش عده‌ای از قبایل بادیه‌نشین از نژاد آریایی که با مادها و پارس‌ها و با آریایی‌های هندوستان خویشاوندی داشتند. جوش و خروشی ناشی از تعصبات مذهبی غلیان بومی این قبایل را تشدید می‌کرد، چون در همان اوان و در همان مکان‌ها است که متفقاً معتقدند مهد پیدایش زرتشت و آغاز وعظ و خطابه‌های او بوده است. رشته جنگ‌های مذهبی که قبایل مختلف ایران شرقی را با هم درگیر و تهدید می‌کرد به اینکه دامان ماد و پارس و آریایی‌های هندوستان را نیز بگیرد، روی تصمیم کوروش که همیشه از تفکرات خود نتیجه می‌گرفت، باید در برابر حوادث و در مقابله با آنها دست به یک عمل برق‌آسا بزند، نبایستی بی‌تاثیر بوده باشد. (شاندور، ۱۳۷۱، ص ۴۱۸)، ولی غرب در برابر شرق وارث ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی، مدنی و سیاسی عمیقی بود و تمدن‌هایی چون بین‌النهرین، اورارتو، هیتی، مادی و یونانی را تجربه کرده بود و ساختار فرهنگ آن شگرف و پرتحرک بود. بنابراین، پس از فتح غرب، لازم بود کوروش با تکیه بر تمدن‌های گذشته و ایجاد فضایی عادلانه‌تر، اجزای فرهنگ‌های قدیمی را به یکدیگر پیوند دهد و اصول جدید حکومت پارسیان را بر پایه‌هایش بنا سازد. گیرشمن و داندامایف هر دو بر این عقیده‌اند که: «از سوی مشرق، تامین امنیت هدف وی بود. بر اثر ایجاد مملکتی

بزرگ و منظم که قسمتی از فرهنگ‌های کهن را هضم کرده بود، سرحدات جهان متمدن به نواحی بعید مشرق، ثغور جیحون و سیحون کشیده شد، آنجا که اقوام و قبایل «ایرانی خارجی» به حرکت خود ادامه می‌داند (گیرشمن، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷؛ داندامایف، ۱۳۷۳، ص ۱۵۰).

براین مبنا، وظیفه‌ی کوروش در شرق جدی تر و مشکل تر بود. زیرا افزون بر ایجاد خطوط دفاعی محافظت شده در اقصی نقاط شرق، تامین امنیت در این منطقه و ایجاد تمدن و مبادی شهرنشینی در بین دو رودخانه‌ی آمودریا و سیر دریا نیز در مرحله‌ی نخست قرار می‌گرفت.

پیرنیا خط سیر حمله‌ی کوروش به شرق را اینگونه ترسیم کرده است: «کوروش در حملات سریع خویش به سوی خاور، از هیرکانیا گذشت و با عبور از هریوه (هرات) به درون سرزمین سغد (سوگوده) واقع در میان دو رود آمودریا و سیر دریا سرازیر شد و مرکز آن مرکز را تسخیر نمود و با ماساگت‌های نیمه صحراگرد حوالی دریای و خاش مبارزه کرده و آنها را به زیر فرمان در آورد و آنگاه مصمم شد رودخانه‌ی بزرگ یا کسارتس را به عنوان شمال شرقی‌ترین نقطه‌ی متصرفات خویش، جایی که اقوام و طوایف صحراگرد نتوانند با عبور خود امنیت مرزها را به خطر اندازند، به شمار آورد و برای این منظور و به خاطر آن که سرزمین‌های بارور جنوب را از دستبردهای آینده‌ی دسته‌های بیابانگرد آسیای میانه مصون دارد و از عبور آنان از رودخانه‌ی سیر دریا ممانعت به عمل آورد، دستور داد شهر نظامی و استحفاظی کورا (شهر کوروش) در شمالی‌ترین نقطه‌ی شرق متصرفاتش ساخته شود (پیرنیا، ۱۳۶۲، ص ۳۷۶).

کوروش در طی شش سال اقامت خویش در شرق، توانست با ایجاد استحکامات نظامی به مرزهای شرقی امنیت بخشد و طوایف سرگردان را به زیر فرمان در آورد و شمالی‌ترین نقطه‌ی ایران زمین را با مرز استراتژیکی سیر دریا از سرزمین‌های ناشناخته و بیابانی آنسوی این رود جدا سازد. به دنبال این پیروزی‌ها، کوروش به سوی جنوب تاخت و در حوالی رودخانه‌ی سند وارد سرزمین پاروپامیسوس (paros pamisos) (پاراپامیزاد)، یعنی اطراف دره‌ی کابل گردید و ساکنان منطقه‌ی تاتاگوش (thatagush) را که در مناطق کوهستانی خویش از گسترش امپراتوری ممانعت می‌نمودند، سرکوب نموده و خود را به کناره‌ی رود سند رسانید. به این ترتیب، سرحد ایران زمین، از جنوب شرقی به ساحل غربی پنجاب و رود سند رسید.

آنگاه کوروش حکومت این قسمت را به فرزندش بردیا وا گذاشت. کوروش در این سفر جنگی به رودخانه‌های بزرگی رسیده بود که مرزهای طبیعی و استراتژیکی دولت نو بنیاد هخامنشی محسوب می شد. کوروش در دوران حکومت خویش با دو سطح ناهمگون درجه‌ی تمدن در شرق و غرب روبه رو بود و این مسأله تا پایان حکومت هخامنشیان ادامه داشت و هیچ یک از جانشینانش نتوانستند این دو سطح را متعادل سازند. به دنبال فتوحات و ایجاد مرزهای استراتژیکی در شرق، کوروش عازم مغرب گردید تا کار دولت بابل را که در موقعیت امپراتوری هخامنشی همچون زاینده‌ای باقی مانده بود، یکسره کنند.

۵- کوروش و ایجاد مرزهای نظامی در بابل

بابل همیشه از دیدگاه فاتحان خود، مانند سومری‌ها، آشوری‌ها، کاسی‌ها و حتی ایلامی‌ها، سرزمینی سرشار از ثروت و لذت بوده و ساختار فرهنگی و اجتماعی آن نیز براساس سودجویی و استثمار طبقاتی بنیاد نهاد شده بود. این پایتخت ثروتمند دنیای بین‌النهرین باستانی در محلی نزدیک شهر کنونی حله در عراق، در آن زمان آخرین روزهای یک استقلال عزیز باز یافته را می گذرانید، تاریخ شهر بیش از هر چیز تاریخ اختلاط اقوام و فرهنگ‌ها بود. درست است که شهر در طی قرن‌های دراز مکرر دست به دست شده بود؛ اما باز، از گذشته‌های دور آن اندازه میراث کهن برایش باقی مانده بود که بعد از بارها کشتار و ویرانی که تحمل کرده بود، به خود حق دهد که همچنان مغرور و شادمانه بماند. این پایتخت واقعی آسیا در این ایام در منجلات تجمل، عیاشی و اختلاف طبقاتی دست و پا می زد. آلبرشان‌دور اوضاع بابل را هنگام حمله‌ی کورش چنین تحلیل می کند. «بابل چندان در بند نتایج پیشرفت‌های نظامی کوروش که تعادل سیاسی خاور زمین را به سود خود برهم می زند، نیست. طبقه‌ی اعیان و اشراف بابل که اکنون از فرط ثروت اندوزی چاق و چله شده‌اند، نسبت به هر چیزی که در بهبود وضع مالی و در سودجویی او بی‌تاثیر باشد، بی‌اعتنا نیستند و حتی با نام هخامنشی که به تازگی سواحل آسیای صغیر واقع در سه هزار و پانصد کیلومتری مبدا حرکت خود را اشغال کرده است، چندان آشنا نیستند. طبقه‌ی نظامی بابل هم که از تاخت و تازهای مداوم خود در زمان بخت النصر خسته شده‌اند، اکنون تنها بر پایه‌ی افتخارات گذشته‌ی خود زندگی می‌کنند (شان‌دور، ۱۳۷۱، ص ۲۴۹). بنابراین حمله به بابل با این شرایط سیاسی و اجتماعی برای کوروش یک حرکت

سیاسی ماجراجویانه از نوع آنچه توسط فاتحان گذشته در بابل به وجود آمده بود، به حساب نمی‌آمد. با تجزیه و تحلیل اوضاع جغرافیایی و سیاسی بابل می‌توان دلایل زیر را عامل حمله‌ی کوروش به بابل دانست:

۱- یکی از علل توجّه کوروش به بابل و اشغال این سرزمین، موقعیت ژئوپلیتیکی و دارا بودن ارزش نظامی رودخانه‌های دجله و فرات بود (بختورتاش، ۱۳۵۱، ص ۳۷). زیرا بابل در نقطه‌ای قرار می‌گرفت که دو رودخانه پس از جاری شدن از مبدا خود بسیار به هم نزدیک شده و مجدداً از هم دور می‌شوند و در نتیجه، استقرار فاتحانه در بابل می‌توانست علاوه بر حفظ مرزهای غربی، مناطق شمال و جنوب بین‌النهرین را حفظ و کنترل نماید. به علاوه، از بابل ویژگی‌ها و تحولات دولت‌شهرهای یونانی آسیای کوچک که در این زمان در اختیار ایران بود، بیشتر زیر نفوذ قرار می‌گرفت.

۲- موقعیت استراتژیکی بابل و قرار گرفتن آن در کناره‌ی رود فرات با توجه به این واقعیت که رودخانه‌ی فرات جنوبی‌ترین ساحل شناخته شده‌ای بود که می‌توانست امپراتوری جوان پارس را به صحرای بی‌کران عربستان پیوند دهد. کوروش واقع بینانه می‌اندیشید که در آن سوی غربی فرات قبایل متفرق عرب^(۱۱) که تا آن زمان هرگز دولت متمرکزی نداشتند، نخواهند توانست از مرز آبی فرات به سرزمین‌های آباد این سوی رود حمله ور شوند، لذا فرات یک مرز طبیعی و استراتژیکی به حساب می‌آمد.

۳- اما امپراتوری وسیعی که با جنگ بی‌انقطاع به وجود آمده بود، برای دوام و بقای خود نیز احتیاج به جنگ داشت و کوروش در استراحتگاه خود نمی‌توانست فراموش کند که بابل پایتخت واقعی آسیا است و هنوز تسخیر نشده باقی مانده است و نبونید، شاه آن هنوز به خاطر اتحادی که بر ضد وی با کرزوش کرده بود، حساسی پس نداده است (زرین کوب، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳).

توجه کوروش به یهودیان بابل و دستور آزاد ساختن آنان و انتقالشان به فلسطین، بیشتر یک هدف سیاسی بود تا اخلاقی، زیرا فلسطین سنگر مصر به حساب می‌آمد و هدف بعدی کوروش محسوب می‌گردید. این فاتح بزرگ قصد داشت مرزهای غربی امپراتوری را به ساحل نیل رسانده و بدین ترتیب دریای سرخ را به خلیج فارس مربوط سازد. این هدف به علت مرگ نابهنگام او، توسط فرزندش کمبوجیه به ثمر رسید. لذا می‌توان گفت توجه به بابل و پیروزی بر این شهر ثروتمند، فتح مصر را

برای هخامنشیان میسر ساخت. نابسامانی موقعیت بازرگانی و تجارتي بابل را نیز می‌توان دلیل دیگری دانست، زیرا در پناه ایجاد یک دولت نیرومند و احداث راه‌های بازرگانی مطمئن و کنترل شده، بابل می‌توانست روابط بازرگانی گسترده تری را با کشورهای منطقه داشته باشد و منافع بیشتری را کسب نماید. محققان سال حمله‌ی کوروش به بابل را ۵۳۹ ق.م می‌دانند و متفق القولند که «کوروش در بازگشت از سرحداتی شرقی، عملیاتی در طول سرحداتی غربی انجام داد. ساعت حمله به بابل فرا رسید؛ به نظر می‌رسید که همه چیز با این اقدام مساعد است. بنابراین، هنگامی که آب فرات بالنسبه کمتر بود، دستور داد تا مسیرش را برگردانند، وی سپس به مقابله‌ی سپاه بخت النصر شتافت که در شهر اوپیس OPIS باقی مانده بود و بدین ترتیب، ارتباط آن را با پایتخت قطع کرد و به سهولت آن را بشکست. نبونید که از سیپ پار بیرون رانده شده بود، پشت به هزیمت داد. کوروش بدون هیچ مانعی وارد بابل شد. از ویرانی معابر جلوگیری کرد و سربازان را از غارت شهر باز داشت (هوار، ۱۳۶۸، ص ۴۷؛ دیاکونف، ۱۳۸۴، ص ۸۰؛ گیرشمن، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰).

سید تقی نصر بازتاب حمله‌ی کوروش به بابل را اینگونه نوشته: مردم بابل به زدوی دریافتند هیچ کدام از جهانگیری که قبلاً قدم به خاک بابل نهاده بودند، به اندازه‌ی کوروش مقید به رعایت هویت و فرهنگ ملل مغلوب نبوده و به اندازه‌ی او سعی نکرده بودند تا از فاصله‌ی غالب و مغلوب بکاهند (نصر، ۱۳۵۵، ص ۹۹).

پیروزی بر بابل مغز متفکر بین‌النهرین، کوروش و کشور ایران را جایگاهی فراملتی در جهان باستان بخشید. این شهر مرکز دیرینه‌ی فرهنگی بود که از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در سراسر خاور نزدیک از شرق آناتولی، کرانه‌ی سوریه، فلسطین تا دره‌های بلند کوه‌های زاگرس و جلگه‌های پست زمین شوش نفوذ کرده بود و آنچنان اهمیتی داشت که همه‌ی کسانی که آرزوی فرمانروایی بر مشرق زمین را در دل می‌پروراندند، می‌بایست نخست بر این شهر مسلط شوند. در موقعیت استراتژیکی بابل، همین بس که اهمیت سیاسی و تاریخی جانشینان اسکندر با از دست دادن آن در برابر اشکانیان فروکش کرد.

۶- نتیجه گیری

از آنچه ذکر شد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که ایران در عهد سلطنت کوروش به راستی تا حد یک ابر قدرت درجه‌ی یک ترقی کرده بود و کوروش برای ایجاد

سازمان سیاسی، نظامی و اجتماعی در این کشور جز به خودش به هیچ کس دیگری متکی نبود. وی در این آرزو بود که یک نظم نوین، یک نظام آسیایی برقرار سازد و اصول نظامی گری را که یک قرن پیش از او در آسیا وجود داشت، دوباره بیافریند.

کوروش به امپراتوری ماد که خود از آن زاده شده است، اکتفا نمی کند و در خیال اعاده‌ی افتخار بابل هم نیست. به همین دلیل در مدت زمان یازده سال موفق شد سه امپراتوری نیرومند و پرسابقه‌ی آسیایی را تسخیر کند و آنگاه از عناصر فرهنگی و تشکیلاتی آنان پایه‌های محکم امپراتوری خود را بنا نماید. اما آنچه کوروش را در طی قرون به عنوان ابرسیاستمدار جاویدان ساخت، تنها در سرنگونی ابر قدرت‌های آسیایی و استقرار عناصر پارسی بر آنان و ایجاد حکومتی عادلانه از درون تیره‌ی نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی نظامات گذشته نیست، بلکه اعمال روش سیاسی و نظامی و هنر عادلانه‌ی فرمان راندن بر تیره‌های متفاوت انسانی است که در نقاط بسیار جدا از هم و با فرهنگ‌ها، نژادها و گویش‌های مختلف در یک مجموعه‌ی سیاسی بزرگ و سرشار از امنیت می‌زیستند، و بنیانگذار و موجد چنین فضا و مجموعه‌ای بی‌شک کسی جز کوروش نبود. محیطی که مرزهای آرام و بی‌خطر و درونش علی‌رغم تفاوت‌های اقلیمی و نژادی و اعتقادی تفاهمی بس شکوهمند و مستمر را نخستین بار در تاریخ به تجربه می‌نشست. بنابراین، طبیعی است که علت مرگ راز آلود کوروش را در کوشش‌هایش در راه ایجاد مرزهای دفاع استراتژیک و بی‌خطر نمودن هرچه بیشتر فضای درونی جامعه که امنیت و رشد اقتصادی و فرهنگی را باهم به دنبال می‌آورد، بیابیم و در این میان انگیزه‌هایی که توجه کوروش را به جانب شرق معطوف می‌ساخت، بدون شک، قسمتی از آن با اهدافی که او را به جانب غرب متوجه می‌نمود، یکسان بود و آن پدید آوردن مرزهای امن در برابر بیابانگردان شرق ایران زمین می‌باشد. هدف مهمتر کوروش ایجاد مرزهای طبیعی دریایی و استفاده‌ی بهینه از رودخانه‌های بزرگ به عنوان مرزهای استراتژیک و تامین امنیت و ثبات مرزهای ایران زمین بود و در نتیجه‌ی این اقدام، جهان متمدن از شرق مدیترانه تا رودخانه‌های جیحون و سیحون و سند، در تحت امر یک حکومت واحد مربوط گردید و این پدیده‌ای بود که قبل از آن هرگز به وجود نیامده بود. در حقیقت، کوروش سی سال دوران حکومت خود را وقف رسیدن به دو هدف بزرگ سیاسی نمود و جان خود را در این راه باخت. این دو هدف عبارتند از: ۱- ایجاد مرزهای دفاع استراتژیک ۲-مقابله با وحشیان شمال شرقی.

یادداشت‌ها

- ۱- رودخانه‌ی قزل ایرماق فعلی در کاپا دوکیه.
- ۲- دولت غیر آریایی ایلام در سال ۶۴۵ ق.م صد سال پیش از ظهور کوروش به دست آشوربنی پال امپراتور آشور به طور کامل نابود شد و عناصر سیاسی و فرهنگی آن تجزیه گردید (دنیای گمشده‌ی ایلام، ص ۱۶۴).
- ۳- این قوم ساکن منطقه‌ی بین دریای سیاه و خزر بودند که بعدها به قفقاز و یا به اصطلاح پارسیان، به کوه قاف موسوم گردید. ایجاد امنیت در خطه‌ی شمالی متصرفات کوروش، در همان آغازین روزهای حکومت او، لزوم لشکرکشی به این مناطق را ایجاب می نمود. کوروش در این لشکرکشی به نزدیکی رودی رسید که در آن زمان به نام رود (سایروس) یا رود کوروش موسوم شد و هنوز هم به همین نام (کور) معروف است. با وجود اینکه این رودخانه سرحد طبیعی و دفاعی بین دو دریای سیاه و خزر را پدیدار می ساخت، کوروش دستور داد سدی آهنین موسوم به داریال در این نقطه بنا کنند و بسیار باعث تاسف است که مورخین یونانی به تدوین این لشکرکشی اعتنا نکرده اند. (آزاد، ۱۳۴۰، ص ۷۸).

۴- Halys ۵ - Lydia ۶ - Kroises ۷ - Kuaxares ۸ - Caystre
۹ - Hermos

- ۱۰- بنا به نقل هرودت مردم لیدی که در عصر کوروش در شرق به گسترش سرزمین خویش دست یازیده بودند، غرق در فساد و تباهی بوده و اخلاق جامعه بر اثر کثرت ثروت و نداشتن پایگاه فکری صحیح دچار انحطاط و زوال گردیده بود و این انحطاط نه تنها در کل جامعه رایج گردیده، بلکه اساس خانواده را نیز متاثر ساخته بود. (هرودت، ۱۳۶۸، ص ۲۵-۲۰).
- ۱۱- قبایل متفرق عرب در شبه جزیره‌ی بزرگ عربستان، تقریباً تمام تاریخ خود را در جنگ، تجاوز، در به دری و درماندگی گذرانند و این شرایط تا ظهور اسلام ادامه یافت و پیامبر بلند مرتبه‌ی اسلام حضرت محمد (ص) توانست به همه‌ی این نابسامانی‌ها پایان داده و برکت اسلام، از عرب قومی متحد و نیرومند پدید آورد.

کتابنامه

- ۱- آزاد، امام الهند، مولانا ابوالکلام، **کوروش کبیر**، ترجمه‌ی باستانی پاریزی، چاپ تابان، تهران، ۱۳۴۰.
- ۲- اومستد، **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی**، ترجمه‌ی محمد مقدم، امیر کبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷.
- ۳- بختورتاش، نصرت الله، **بنیاد استراتژی در شاهنشاهی هخامنشی**، مطبوعاتی عطایی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۱.
- ۴- پیرنیا، حسن، **ایران باستان**، دنیای کتاب، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.

- ۵- داندامايف، **تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان**، ترجمه‌ی میرکمال نبی پور، نشر گستره، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۸.
- ۶- داندامايف، م. آ. **ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی**، ترجمه‌ی روحی ارباب، نشر علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۷- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ، **تاریخ ایران باستان**، مترجم روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۸۴.
- ۸- رحیمی، مصطفی، **دیدگاه‌ها**، مجموعه‌ی مقالات غرب و شرق در تسلط و رهایی، چاپ اول، تهران، بدون تاریخ.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، **تاریخ مردم ایران قبل از اسلام**، امیرکبیر، تهران، جلد اول، چاپ دهم، ۱۳۸۶.
- ۱۰- شاپور شهبازی، علی، **پژوهش‌های هخامنشی**، مقاله‌ی ریچارد فرای، ترجمه‌ی انتشارات موسسه‌ی تحقیقات هخامنشی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۱- شی‌یرا، ادوارد، **الوواح بابلی**، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، انتشارات فرانکلین، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۲- شاندرور، البر، **کوروش کبیر**، ترجمه‌ی محمد قاضی، انتشارات زرین، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۳- فرای، ریچارد، **میراث ایران باستان**، ترجمه‌ی مسعود رجب نیا، علمی و فرهنگی چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۴- کامرون، جورج گلن، **ایران در سپیده دم تاریخ**، ترجمه‌ی حسن انوشه، فرهنگی علمی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۷.
- ۱۵- گیرشمن، رمان، **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه‌ی محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم ۱۳۸۰.
- ۱۶- لمب، هارولد، **کوروش کبیر**، ترجمه‌ی رضا زاده شفق، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۰.
- ۱۷- نصر، سید تقی، **ابدیت ایران**، کتابخانه‌ی کیهان، ج اول، تهران ۱۳۵۵.
- ۱۸- هوار، کلمان، **ایران و تمدن ایرانی**، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
- ۱۹- هرودت، **تاریخ**، ترجمه‌ی وحید مازندرانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۸.